

سئوالات بنظر او و شاید شما غیر منتظره بیاید .

– متحیر مانده بودم، براسنی نمی دانستم علت واقعی این تمایل او چیست .

ناکنون ندیده بودم که يك باز پرس چنین علاقه ای برای رسیدگی به پرونده شکنجه ای و عذاب ... بر علیه X داشته باشد در این پرونده X جنبه مسلم و حقیقی ماجرا بود و وزارت جنگ و وزارت کشور بخوبی این مسئله را می دانستند .

من آقای شوسری لایسره را آرام نموده گفتم جمیله به تمام سئوالات شما پاسخ خواهد داد ، او دروغ گفتن را نمی داند . او بما کمک خواهد کرد .

– من قطع ندارم .. فوراً حرف خود را اصلاح کرد . او يك کمی چطور بگوریم ... نه این گستاخ و بی پروا ... نه متکبر و مغرور ... ولی به بینید .

آقای شوسری لایسره اندکی تردید کرد و من وضع را درست کردم و گفتم :

جمیله جنگجویی است که میل ندارد برای تنبیه شکنجه کنندگانش بدادگستری فرانسه التماس کند ؛ بنظر او این حق اوست که چنین تقاضائی داشته باشد این مسئله مسلم است که اگر از وی درباره مبارزه اش سئوالی بشود ، در باره تعهداتش استفسار گردد با استواری تمام ، بدون کوچکترین نخوت خواهد گفت که برای استقلال الجزایر مبارزه می کند .

– بله ، این کار اوست ، من صلاحیت سرزنش او را ندارم ، مسئله ای که من باید رسیدگی کنم مسئله شکنجه هاست .

از موقعی که پرونده از الجزایر بدست او رسیده بود تحقیقات متعددی بعمل آورده است.

در الجزایر پلیس و ارتش، تمایلی به رسیدگی نداشتند ولی او به کار خود ادامه داده او از شمود: از نفیسه، از پدر جمیله بوپاشای پیر سئوالات نموده است.

از او پرسیدم پدر جمیله را ملاقات کرده است. باز پرس اشاره به مرد پیر و سفید موئی که در برابرش نشسته و کلمه‌ای حرف نمیزد نموده گفت:

– بفرمائید ایشان پدر جمیله بوپاشا هستند.

– من ایشان رانمی‌شناختم، من از طرف او شکایتی تسلیم دادگاه نموده بودم ولی موفق بدیدنش در الجزیره نگشته بودم. باز پرس خندید.

او در تحقیقات خود به بسیاری از نکات پرونده ایراد گرفته و حتی تا جایی پیش رفته بود که عملاً وضعی بوجود می‌آورد که جز در حضور او هیچ اجتماعی از اعضای خانواده بوپاشا صورت نگیرد.

حتی خود من که وکیل جمیله بودم او را در سالن انتظار فقط چند لحظه دیدم و تازه آنهم در حضور باز پرس بود که وانمود کرد اتفاقاً از آنجا می‌گذشته است.

ولی آقای شوسری لاپره هنوز می‌خواست اطمینان پیدا کند که در این باره حیل‌های در کار نیست که در آخرین لحظات بمورد اجرا گذاشته است.

ولی ماهیج احتیاجی نداشتیم که قبل از ورود به اتاق باز پرس با یکدیگر تبادل نظر کنیم.

این آرامش و اطمینان به آقای شوسری لاپره چنین فهماند : در مقابل او حقیقت را خواهند گفت. بوپاشای پیر باقر انسه دست و پاشکسته ای عوامانه صحبت می کرد . زیرا او بمدرسه نرفته بود و کلمات را آنطور که تلفظ می کرد می نوشت.

از شناختن او منقلب شدم

از دیدن آثار شکنجه با برق در بدن او متاثر شدم ولی او همچنان خطوط برجسته این شکنجه ها را به باز پرس نشان می داد و سرگذشت خود را ادامه میداد .

پرونده را برداشتم و از در خارج گشتم. عبدالعزیز بوپاشا در باز پرس چندین بار پزشکان فرانسوی از او مراقبت و پرستاری کرده بودند و این پزشکان باو تاکید می کردند که از اعتصاب غذا دست بردارد . ولی این پیر مرد با سماجت جواب میداد که بر علیه خود سری مقامات پلیس اعتراض می کند .

بالاخره پزشکان باو قول می دهند که گزارشی درباره شکنجه ها و آزارهای او تنظیم کنند و بوپاشا فقط با این قول و قرارها اعتصاب خود را شکست .

این گزارش چه شد ؟ آیا بالاخره نوشته شد ؟ آقای شوسری لاپره از روش های معمولی و کلاسیک استفاده می کرد.

ایر باز پرس شهر کائن می خواست کشف کند که در الجزایر چه میگردد .

شوسر لاپره دستور داد که از اسناد بیمارستان مایودر الجزایر عکس برداری بعمل آید. مقدار زیادی اوراق بود که می توانست بدرد عبدالعزیز بوپاشا بخورد. بین این اوراق بود که می توانست روشن نماید که در تحت

چہ شرایطی او رازال بیار آورده و بستری کردہ بودند ، مراقبت هائی کہ از او بعمل آمده و شکنجه هائی کہ تحمل نموده است . این گزارش بخودی خود اظهارات پدر جمیلہ رامیتوانست ناپید کند .

هیچکس قبل از شوسری لاپره بخود زحمت کنجکاوی پیرامون وجود این اسناد اساسی را نداده بود .

حتی آقای کورموتنانی باز پرس شهر الجزیره هم نخواسته بسود پیرامون این اسناد تحقیقی کند . در حالیکه او مأمور رسیدگی باین پرونده بود .

دادگاه شهر کائن از این گزارش بیمارستان عکس برداری کرد و آنرا ضمیمه پرونده نمود .

من در این پرونده گزارش های «محرمانه» که برای کشف اطلاعات بکار میرفت بدست آوردم میدانید هدف اساسی از قرارداد این گزارش ها در پرونده چه بود قرار دادن مانع در برابر باز پرس و جلوگیری از کشف حقیقت .

از ساعت ۸ بامداد تا یک ساعت بعد از غروب آفتاب آقای شوسری لاپره بدون وقفه باز پرس می کرد .

روز ۲۷ ماه ژوئن بعد از این کہ باز پرس از پوپاشا بیابان رسید نوبت بیانو پوپاشا مادر جمیلہ و پس از آن نوبت نفیسه و سپس شوهر نفیسه شد و فردای آن روز یعنی ساعت ۱۰ شب این چهار نفر بایکدیگر مواجه داده شدند .

روز ۲۸ ژوئن نوبت استماع اظهارات جمیلہ بود .

من قبل از اینکه جمیلہ وارد اطاق باز پرس شود فقط مدت پانزده دقیقه توانستم اورا ببینم .



در اطاق انتظار باز پرس یکنفر از خبر نگاران خبرگزاری فرانسه در حالیکه ما دونفر صحبت میکردیم عکسی از ما برداشت . جمیله با اعتماد می خندید .

ملاقات جمیله بامادرش بسیار متاثر کننده بود ایندو یکدیگر را از زندان باربروش دیگر ندیده بودند ولی جمیله هنگامیکه از محافظین خود دور گشت خود را باغوش پدرش انداخت . همه ما که در اطاق حضور داشتیم از دیدن این صحنه دچار تأثر گشتیم .

جمیله سخنی نمیگفت ، سرش را میان بازو و شانهاش پنهان کرده بود موهای سیاه دخترک تقریباً صورت پیر مرد را گرفته بود و بوپاشا مرتب میگفت جمیله دخترم .. دخترم .

عکاس خبرگزاری فرانسه مرتباً عکس بر میداشت . آقای شوسره لاپره در این مراسم حضور داشت و تصور می کنم او هم مثل همه ما از دیدن این صحنه متاثر شده بود ولی وظیفه سنگینی بعهد او واگذار گشته و این باز پرس مثل اینکه در کلاس درس حضور دارد دستها را بهم کوبیده گفت که دیگر کافی است باز پرس شروع میشود .

باز پرس از جمیله از ساعت ۹ بامداد تا ساعت ۸ شب ادامه داشت .

فقط در خلال این مدت یکساعت وقت داده شده تا زندانی غذائی صرف کند و من قهوه ای بنوشم .

در تمام مدت صبح باز پرس پیرامون البیار بود باز پرس ورقه خط کشی و ستون بندی شده خود را خارج نموده و بامداد رنگی خود سوالات را طرح می کرد سوالات بسیار روشن و واضح که باید پاسخ

آن نیز روشن باشد .

باز پرس میگفت هیچ نقطه ابهامی نباید باشد ، باید کاملاً روشن باشد بطور خلاصه آقای شوسر لاپری ، جمیله را بستوه آورد .

جمیله فکر میکرد ، جواب میداد ، جوابهای او مقطع و مختصر و بدون هیچگونه تفسیر و توضیح بود : تصور نمیکنم که باز پرس چیزی در باره شکنجه‌های او شنیده باشد .

او تعریف میکرد : او پهلوهای خود را نشان داد ، او نمیتوانست بخاطر بیاورد که چند بار پدرش و عبدلی رادیده است . وقتی توضیحاتی از او خواسته میشد ، میگفت تکرار میکرد : من نمیخواهم دروغ بگویم ممکن بود که او .. باشد .. شاید قبل از این مسئله بود .. خوب بخاطر ندارم که اولین روز افامت من در ال بیار بود . یادومین روز باز گشت . من از حسین دی .

پس از یکساعت تنفس بازپرسی مجدداً آغاز شد . حسین دی شکنجه‌های واقعی ، شکنجه با برق ..

باز پرس دیگر گوش نمیداد ، ماشین کشف حقیقت یکبار سکوت کرد و خفقان گرفت .

رنک صورت جمیله یکباره پرید بطوریکه ملاحظه کردم حالش خوب نیست .

باز پرس برخاست و روی میرش چیزی عجیب قرار داد . او جمیله را در برابر این دستگاه قرار داد .

جمیله مثل اشخاص هیپنو تیزم شده باین ماشین نگاه میکرد پریدگی رنگش بیشتر میشد .

در این وقت باز پرس که نگاه از صورت جمیله برنمیداشت و رو باو کرده گفت:

– میدانای این چیست ؟

نمی فهمیدم که نظر باز پرس چیست و با این «دستگاه» چه میخواهد بکند .

جمیله پاسخی نمیداد . او همچنان روی میز باز پرس باین ماشین نگاه میکرد .

باز پرس سکوت را شکست و گفت:

بالاخره بگوئید بینم ، این ماشین راتا کنون دیده اید؟

باز پرس اصرار میکرد ، جمیله ناگهان از جا برخاست و فریاد کرد .

این دستگاه شکنجه برقی است ، این دستگاه شکنجه برقی است جمیله پس از گفتن این جمله سر را خم کرد و لحظه ای سکوت نمود . آقای شوسری لاپری دسته ای را چرخانید دو رشته سیم آویزان شد . او پیشنهاد کرد که جریان را وارد بدن من نماید ولی من با خشکی تمام تقاضای او را رد کردم .

منشی باز پرس حاضر شد که آزمایش درباره او اجرا شود باز پرس مجدداً دسته را چرخانید و گفت :

اینطور بود :

– در حالیکه جریان برق شدیدتر میشد قیافه منشی بصورت های مختلفی درمی آمد .

جمیله بمنشی که قیافه اش درهم فرو رفته بودند نگاه میکرد و بطور

بی اراده ای سرش را تکان میداد..

«آری اینطور بود»

آقای شوسری لاپری آزمایش خود را متوقف کرد. قیافه اش رضایت خاطرش را نشان میداد.

او میخواست صداقت جمیله را بیازماید و در این راه بسؤال و جواب ساده و معمولی اکتفا نکرده بود. عکس العملهای جمیله در برابر این وسیله شکنجه بسیار روشن و صادقانه بود.

باز پرس رو بجمیله کرده گفت:

بنشینید، کارمان را ادامه بدهیم.

جمیله سرگذشت خود را ادامه داد. بدنبال شکنجه با برق و فحش و ناسزا نوبت شکنجه های دیگر رسید شکنجه آویزان کردن مثل خوک.

باز پرس حرف جمیله را قطع کرد، گفت: این دیگر چه نوع شکنجه است، توضیح بدهید.

جمیله گفت: تشریح وضع کمی مشکل است. دستها را بهم و پاها را بهم می بندند سپس چوبی بطور افقی از میان دستها و پاها گذارنده شخص را آویزان میکنند. این تقریباً شبیه همان وضعی است که شکارچیان شکار خود را اقرار می دهند.

در این حالت دو نفر از ماموران شکنجه دو طرف چوب را گرفته و مرا بحمام بردند و در میان حوضچه پر آب قرار دادند.

باز پرس يك مرتبه گفت - نقاشی می دانید وضع خودتان را رسم کنید.



جمیله نقاشی کردن رابلد نبود و از طرف دیگر خسته شده بود. باز پرس در اینوقت بپلیس قضائی تلفن کرد و طولی نکشید که آنها با وسایل خودشان حاضر شدند.

شوسری لاپری در صندلی خود نشسته و حرکتی نمیکرد جمیله هم حرکتی نمیکرد و فقط توضیح میداد که طریقه خوک آویزان کردن چیست و وضع شکنجه شونده چگونه است جمیله افزود:

– در یک چشم بهمزدن سر مرا در میان آب فرو بردند. نزدیک بود خفه شوم ولی آنها میگفتند. چه وقت میخواهی حرف بزنی هر وقت خواستی حرف بزنی انگشت دستت رابلند کن.

من هر لحظه بیشتر احساس خفگی میکردم ... پس از آن در حالی که کاملاً لخت بودم خود را در سلول خودم دیدم در حالیکه لباس های خیس شده ام در کنارم قرار داشت.

آرامش و وحشتناک بود. صحبت می کرد ولی بکسی توجه نداشتم.

باز پرس لحظه بلحظه رنگش از گفته های جمیله تغییر میکرد و سرخ میشد ولی حرف جمیله را قطع نمیکرد.

عکاسان و سایرین اطاق را ترک کردند و منشی نا ساعت ۹ شب گفته های باز پرس را دیکته میکرد.

ما از یکدیگر جدا شدیم و قرار بود ساعت ۹ صبح فردا مجدداً آنها بایکدیگر مواجهه داده شوند.

آمده بودند. آنها با باز پرس که خیلی زود بدفتر کارش آمده بود صحبت می کردند.

وارد شدم و سلام کرده اضافه نمودم

چه بازپرسی خستگی ناپذیری

خانم بوپاشا صعب، راقطع کرد، او میخواست که آقای باز پرس کمی از نان شیرینی که از الجزایر آورده بود بخورد.

باز پرس در حالیکه لبخندی بلب داشت از خوردن نان شیرینی خودداری کرده و معلوم بود که قبل از مواجهه دادن نمیخواهد یک لحظه مارا بایکدیگر تنها بگذارد:

مواجهه دادن اینها روی تناقض گوئیهای احتمالی آنها بود.

این روش که در شرایط دیگری برای من ناخوش آیند بود در این وضع مورد تأیید من قرار گرفت. زیرا ما چیزی نداشتیم که پنهان کنیم. محقابق را میگفتم.

اگر در گفتن حوادث برخی اشتباه صورت گرفته دلیل تناقض نیست.

جمیله بوپاشا، مادرش، پدرش، خواهرش و شوهرش بایکدیگر مواجهه داده شدند و در گفته‌های آنها جز صداقت و استی چیسری دیده نشد.

عبدالعزیز بوپاشا گفت که در اتاق شکنجه کلیدهای برق در سمت راست مدخل اطاق قرار داشتند ولی عبدلی دامادش گفت که در سمت چپ قرار داشتند.

جمیله بیاد نمی‌آورد که شب ورود نظامیان و پلیسها بدلی ابراهیم

اورا بخانه‌ای که پدرش در آنجا سکونت داشت برده باشند ولی مادرش قضایا را برای او روشن می‌کرد.

– تو با پیراهن شب بودی ، بیاد بیاور ، سردت بود ، می‌لرزیدی و من شالی روی شانه‌های تو انداختم .

عبدلی همچنین اظهار داشت که در ال بیار با جمیله مواجه شده است در حالی که جمیله نمی‌توانست هیچیک از این حوادث را بخاطر بیاورد .

شوسری لاپری این امکان را میداد که هر کس کار خود را بکند زنها بایکدیگر صحبت می‌کردند، از خاطرات جمیله باضطراب و ناراحتی که کاملاً از قیافه‌اش پیدا بود این مجمع خانوادگی را بر انداز می‌کرد جمیله بیشتر از همه به پدرش نگاه می‌کرد زیرا از روز اول احتسرام فوق‌العاده‌ای برای او قائل بوده و او را رئیس خانواده می‌دانست باز پرس اظهار تمایل کرد که تضمین‌های لازم بوی داده شود که آنها در اظهارات خود کاملاً صادق و صمیمی هستند .

باز پرس در این وقت تقاضا کرد که چند لحظه سکوت کنند و سپس

سئوالاتی از یک یک حضار بعمل آورد .

– عبدلی؟

– وشما جمیله

– خانم بو پاشا؟

وشما خانم نفیسه چیزی نمیدانید؟

پس از پایان این سئوال و جوابها، او بمنشی خود نتیجه را دیکته کرد

نزدیک ظهر این مراسم پایان یافت . فوراً من از اطاق خارج شدم .

ناسوار ترن گشته و بسوی پاریس حرکت کنم تا وسایل مراجعت افسراد  
خانواده بوپاشا به الجزایر رافراهم سازم .

جمیله بزندان خود در لیزیو بازگشت . بنظر من ضعیف تر از حال  
طبیعی خود جلوه می کرد . این چند ساعت حال او را کاملاً منقلب و  
آشفته کرده بود .

رو بمن کرده گفت که میل دارد هر چه زودتر بزندان باز گردد زندان  
لیزیو اسباب ترس و وحشت او بود .

## فصل پانزدهم

### الجزایر مدارك جرم رامجو میکند

روز ۲۹ ژوئن آقای شوسری لاپره باز پرس شهر کائن از مسئولین امر در الجزایر سئوالاتی کرد . این سند که از سئوالات تدوین شد قابل توجه و حاوی همه اطلاعات بوده و نمیتوان آن را بیلان اطلاعاتی دانست .

اسامی - درجات ، تاریخها اعمال ..

جمع این اطلاعات مثل مهره های شطرنج بود که شکنجه ها نقش سرباز را در صفحه شطرنج داشتند . ژاندارمها ، افسران پلیس قضاتی ، پیراهن آبیها ، اروپائیان مقیم الجزایر ، افسران ، چتربازان بطور خلاصه نقش همه آنها در لحظات مختلف در قضیه بوپاشا آشکار میشد .

باز پرس همه آنها را گیر آورده و مثل سوزن که بر بدن حشره ای فرورود استنتاجش از او شده آنها را رسوا میکرد . اینک يك مسئله باقی مانده کشف هویت عده ای ، تعدادی عکس و برخی گزارشات آقای شوسری روز ۲۹ ژوئن بدادگاه الجزایر نوشت:



احالہ بمحکمہ دیگر :

اینجانب فیلیپ شوسری لاپرہ باز پرس عالی کائن .  
نظر باطلاعات بدست آمده برضد ایکس ... متهم بتوقیف غیر  
قانونی ایراد ضرب و جرح شاکیان جمیلہ بوپاشا - عبدالعزیز بوپاشا و  
احمد عبدلی .

از طرف کمیسیون احوالہ باقایان قضات الجزیره و تمام قضات صالح

۲۹ ژوئن ۱۹۶۱

مأ موریت .

مفتخرم از شما درخواست نمایم کہ بذل توجه نموده و مبادرت  
به تحقیق، استماع اظهارات شهود و هر گونه مواجهه مورد لزوم و هر گونه  
تجسس و همه نوع بازداشت را برای کشف حقیقت رأی بدست آوردن  
اطلاعات ریر بنمائید .

هویت

- محل اقامت

- عکس و مشخصات هر یک از اشخاصی کہ : الف: فرماندهی  
عوامل مداخله در عملیات شب ۱۰ تا ۱۱ فوریه را در خانه بوپاشا در  
دلی ابراهیم عهده دار بودند . بموجب اطلاعاتیکہ من در اختیار دارم  
فرماندهی این عوامل را سروان ژان دا... افسر اطلاعاتی ناحیه بوذاره  
رستوران کریستال و .. کہ اکنون در سرویس های کشاورزی در  
الجزایر کار میکنند عهده دار بوده اند و عوامل عملیاتی عبارت  
بودند از :

اولا - دوازده نفر پلیس .

ثانیا - عده‌ای ژاندارم ، ظاهراً از واحد دلی ابراهیم .  
 ثالثاً - چندین پلیس مخفی ، که یکی از آنها زانل . . . افسر  
 پلیس وابسته به اداره پلیس الجزایره .  
 ب- درال بیار از این عده بازپرسی شد در بازپرسی شرکت  
 کرده‌اند .

## ۱

جمیله بوپاشا ، تولد ۹ فوریه ۱۹۳۸ در سنت لوژن ، الجزیره  
 فرزند عبدالعزیز بنی محمد ، جمیله بوپاشا در مرکز ال بیاردسنگیر شده  
 است یکبار از ۱۱ تا ۱۷ فوریه ۱۹۶۰ و بار دیگر از ۲۴ تا ۱۵  
 مارس ۱۹۵۰ .

طبق اطلاعات ماخوزه ، جمیله بوپاشا از طرف سروان الف...  
 وستوان و ... که در بالا از آنها نام برده شد و سروان چتربار و پلیسها  
 و ژاندارمها و گشت‌های سیار که در میان یکی بنام لونی نامیده شده  
 است بعلاوه در آخرین روزهای حضورش در این مرکز او توسط  
 افسران پلیس ، ادموند ژ... ژاک ف و همینطور بازرس ا... از گروه  
 سیار و الجزایره مورد بازجوئی قرار گرفته است

## ۲

احمد عدلی ، متولد ۱۸ ژوئن ۱۹۳۱ در دلی ابراهیم ، فرزند  
 راباه بن بوجیه و هاملا شرفیه ، در مرکز ال بیار از روز ۱۱ فوریه ۱۹۵۰ تا  
 تاریخی که برای من مجهول است بازداشت بوده است .  
 طبق اطلاعاتی که در اختیار دارم شخص مذکور توسط همسان

گروهی که جمیله بوپاشا را بازجوئی میکرده ، مورد بازجوئی قسراز گرفته است .

## ۳

بوپاشا عبدالعزیز تولد ۱۵ دسامبر ۱۸۹۰ در الجزیره فرزند محمد و ناسا بنت کدور که در مرکز ال بیار از ۱۱ فوریه ۱۹۶۰ تا تاریخی که برای اینجانب مجهول است ، توقیف بوده است .  
او نیز توسط همان گروه مذکور بالا مورد بازجوئی قرار گرفته است .

## ۴

نفیسه بوپاشا زن عبدلی احمد ، تولد ۲۹ اکتبر ۱۳۳۹ در شهر سنت لوژن الجزیره ، فرزند عبدالعزیز بن محمد وزبیده بنت محمد ، نفیسه بوپاشا در مرکز ال بیار از ۱۳ تا ۱۰ مارس در توقیف بوده است .  
بموجب اطلاعاتی که من در اختیار داشتم از جمیله بوپاشا در حسین دی بازپرسی شده بود و بازپرس او نیز ستوان اندرود ... افسر اطلاعات ناحیه حسین دی و همچنین سروان چتر باز زرالدو نظامیان مسلمان و چند پلیس اداره امنیت ملی بودند . اسامی این پلیسها گابریل پ ... و ژ ... بودند ، اینها در آن موقع در ناحیه حسین دی خدمت میکردند .

•••

– مشخصات کامل

– اقامت فعلی

– عکس

اسامی پزشکانی که از ۱۱ فوریه تا ۱۵ مارس ۱۹۶۰ در مرکز ال بیار

از بازداشت شدگان عیادت کرده‌اند مخصوصاً پیر بازانتی .

•••••

الف - مشاهدات اطباء یار و نوشت آنچه که ثبت کرده‌اند گزارش  
های آنها شامل تاریخ، نوع و علت عیادت که از جمبله بو پاشا، عبدالعزیز  
و عبدلی بعمل آورده‌اند .

ب : پرونده‌های هر یک از این اشخاص اظهارات شفاهی بنوشت  
های دفاتر مرکزی ال بیار :

ج : مشخصات مربوط به ورود و خروج این اشخاص

۵

رو نوشت اوراق شماره ۷۶ مورخ ۸ مارس ۱۹۶۰ مربوط به مرکز  
بنی مسوس درباره ماجرای شعبان اشور .

۶

تعیین این نکته که آیا جمبله در ۱۰ فوریه یا مارس در فرودگاه  
بنی مسوس بازداشت بوده یا خیر ؟ در صورت بازداشت از چه تاریخ تا  
چه تاریخ .

توجه کنید در این زمینه به اظهارات افراد خانواده بو پاشا توجه  
نشود .

روز دوم اوت پاسخ سئوالات باز پرس کائن رسید . پاسخ باین  
سئوالات به افسر پلیس الجزیره فوزروا گذار شده بود این کمیسیون  
که برای تحقیق تشکیل شده بود نتوانست آنطور که باید وظایف خود  
را انجام دهد .

زیرا بعلت حوادث و وقایعی که روی می‌دهد و در تمام طول سال  
۱۹۶۰ و ۶۱ ادامه دارد واحدها دائماً تغییر محل برده و معلوم نیست چه

عده‌ای در عملیات دهم و یازدهم در منزل بسوپاشا شرکت داشته‌اند و تحقیقات در این زمینه نتوانست نتیجه قاطعی برسد فقط معلوم شد که سروان ژان د... در عملیات شرکت داشت و نیز اکنون در واحد پنجاه چهارم تیاره خدمت میکنند» در باره ستوان و.. گفته شده بود کسه او اکنون در الجزایر است ، و سه نفر دیگر از مأموران پلیس نیز از خدمت مرخص شده تلقی شده بودند .

آقای فورزو بالاخره نوشته بود : هیچ نشانه‌ای دایره بازداشت بوپاشا در اردوگاه بنی مسوس بدست نیامد .

اصولا خود جمیله هم بمخاطر نداشت که در اردوگاه بنی مسوس مورد بازجوئی قرار گرفته شده باشد .

درباره شکنجه‌ها ماده ۳۴ قانون می گوید هر کس بازداشت شدگان زندانیان رامورد شکنجه بدنی قرار دهد ، مجازات خواهد شد و مجازات آن حتی اعدام است .

بالاخره روز ۱۸ سپتامبر آقای شوسری لایره بالاخره چند عکس از افسرانی که از افراد خانواده بوپاشا بازجوئی کرده بودند بدست آورد .

باز پرس موفق شد هویت پزشکی را که از جمیله و پدرش عیادت کرده بود پیدا کرد . این پزشک که بنام کتر ب... نامیده میشد تا نید کرد که از طرف سروان . افسر اطلاعات بوذاره احضار شده بود تا از آنها عیادت کند .

این پزشک گفت : جمیله از یک درد سینه مینالید .

هشت روز بعد که این پزشک مجدداً احضار شد . آثاری از این درد سینه را دید و ای آنقدرها شدید نبود . « این اظهارات با گفته های



جمیله بو پاشا متناقض بود زیر ادمین عیادت مصادف با وقتی بود که جمیله رحسین دی اقامت داشت . در اینجا بود که یکارت دختر جوان بوسبله بطری از بین برده شد .

روز ۲۲ اوت دادگاه الجزیره اسنادی بشوسری لاپره فرستاد در این قسمت تأکید می شد که چه واحدی از ژاندارمها و چه دستجاتی از پلیس در عملیات منزل بو پاشا شرکت داشتند . در این پاسخ تأکید می شد .

در پاسخ نامه مورخ ۳۱ می ۱۹۶۱ شما که روز ۶ ژوئن رسید با کمال افتخار اعلام میدارم که پس از بررسی و تحقیقات موفق بکشف واحدی که در عملیات ۱۰ و ۱۱ فوریه شرکت داشت شده ام . این افراد ژاندارمها و پلیس قضائی بنا بدستور دادگاه الجزایر اقدام باین کار کرده است .

دادستان کل بعدم توانائی خود اعتراف کرد . هیچکس حاضر نیست در این باره پاسخی بدهد . بنابراین آنچه را که شوسری میخواست عیناً مرجوع کردند .

ولی در برابر باز پرس شهر الجزیره ، نگهبان اردوگاه دلی ابراهیم اظهاراتی کرد که موثر و مفید بود :

سروان د ... گفته بود که عملیات را واحدهای پلیس و ژاندارم بعمل می آورند و آنها بدودسته محافظه و دسته مداخله تقسیم شده بودند و عملیات برپرسی رامن و معاونم ستوان و .. و گاهی اوقات با حضور ژاندارمها بعمل می آوردیم .

آقای شوسری لاپره یکبار دیگر نامه ای نوشت و مشکلاتی را که در این راه وجود داشت خاطر نشان کرد .

در این راه وجود داشت خاطر نشان کرد.

باید در این راه از شهود بدو وسیله حقیقت را کشف کرد با پاسو کند یا با ایمان افسران پلیس قضائی و افسران ارتش در کار تحقیقات سنک میاندازند



زینب لاروسی شبی در زندان حسین دی بیکی از هم زندایش گفته بود که يك شب جمیله بوپاشا را بیهوش بسول انداختند.

چهار زن الجزایری آمادگی خود را به ادای این سهادت ابراز داشتند در ماه اکتبر من این مسئله را مطرح کردم ولی دو نفر از این زنان که محکوم بمرك بودند بطور غیر منتظره ای آزاد شدند و بهای آزادی آن ها سکوت در باره جمیله بود. آنها بخاطر نمی آورند که زینب لاروسی با آنها چه گفته بود بخاطر نداشتند که گفته بود جمیله را بیهوش بسول انداختند.

## فصل شانزدهم

### نثر قطعی

روز هفتم و هشتم نوامبر مجدداً تحقیقات در کائن از سر گرفته شد  
جمیله مجدداً از زندان پویه بازداشتگاه لیزو منتقل شد.

از اول نوامبر جمیله بوپاشا همراه با سه مردان و زنان الجزایری  
که در زندان‌های فرانسه بسر می‌بردند دست باعصاب‌غدازده بود و من  
اورا در حالیکه بسیار ضعیف شده بود و در سلول خود خوابیده بود  
ملاقات کردم.

اطاقی که جمیله را در آنجا نگهداری می‌کردند کثیف و بدون  
بخاری بود .

یک بلندگو که مرتباً موزیک پخش می‌کرد در اطاق مزاحمت  
ایجاد نموده بود .

هنگام شب جمیله نمی‌توانست کسی را بکمال بخوابد و نه از کسی  
انتظار کمک داشته باشد . زیرا بمن گفته بودند که هنگام شب هیچ‌نگهبان  
در کنار اطاق او نیست .

میں مادر و خواہر جمیلہ را کہ شب قبل از الجزیرہ وارد شدہ بودند با اتومبیل بیازداشتگاہ او بردم۔

جمیلہ در حالی کہ بک محافظ زن (موقع روز فقط حضورداشت) زیر بازوی زوراکر فتنہ بود با کمک من از سلول خود وارد اطاق انتظار شد۔

بانو بوپاشا مادر جمیلہ درحالیکہ اشک رخسار اورا پوشانده بود بسوی دخترش رفت ولی محافظ مانع شدہ گفت:  
در آغوش کشیدن ممنوع است «این مقررات است»۔  
جمیلہ مردد بود۔

محافظ باو دستور داد کہ پشت نردہہا بماند من مداخلہ کردم ،  
عصبانہ شدہ بودم ، بہر جا کہ می توانستم تلفن کردم بہ رن ، بسہ کائن  
بہ باز پرس شوسری لاپرہ بہمہ جا تلفن کردم، بہمہ گفتم جمیلہ میل دارد  
مادرش را در آغوش بگردد ولی از ہر طرف جواب دادند۔ ممنوع  
است۔

بانو بوپاشا ہمچنان منتظر بود۔

نہ ، اوحق نداشت دخترش را در میان بازوان خود بفشارد  
جمیلہ گریہ می کرد ، اورا آرام کردہ و کمک نمودم تا بسلول خود  
بازگردد

ولی ہنگام بازگشت از کائن عرض حالی تسلیم وزارت دادگستری  
امور زندانیہا نمودہ و از این روش شکایت کردم ، جمیلہ آنشب بسرندان  
لیزیو باز نگشت۔

پس از بازپرسی کہ تا ساعت ۸ شب ادامہ یافت اورا بیمارستان شہر

شہر کائن فرستادند :

•\*•

بعد از ظہر روز ہفتم نوامبر در دفتر کار باز پرس زینب لاروسی  
یگانہ شہدی کہ حاضر شدہ بود شکنجہ ہای جمیلہ را فاش کند اعتراف  
میکرد .

زینب لاروسی اعتراف کرد کہ بیاز پرسان شہر الجزایر دروغ  
گفتہ است ، جمیلہ را شکنجہ دادہ اند زینب لاروسی گفت کہ او شورت  
جمیلہ را کہ بعد از ازالہ بکارت با بطری خونین شدہ بود دیدہ است  
و حتی تا مدتی کہ جمیلہ بیہوش بود از این دختر مراقبت نمودہ .  
جمیلہ را چہ کسی بسلول زندانش آورد .

ستوان د ... و دو تن پلیس با سامی ت .. و ژ .. باز پرس میخواست  
حقیقت را کشف کند و از میان پر و نندہ مقداری عکس خارج کرد .  
زینب بدون اندک تردید آنہا را شناخت ، زینب آنکاد توضیح  
داد کہ چگونہ قبلا شہادت دروغ دادہ است . گفت آنہامن وعدہ دادہ  
بودند آزاد کنند .

زینب متہم بدزدی بود ، بعلم ہمین وعدہہا او در تاریخ ۱۱  
ژوئن ۱۹۶۰ در برابر باز پرس الجزیرہ گفت کہ تجاوزی بہ جمیلہ  
نشده است .

وی ہمین اظهارات را با اندکی تغییر در ۱۲ ژوئہ ۱۹۶۰ در برابر  
باز پرس نوون در الجزایر نیز کرد با وجود این اظهارات ما اورا برای  
ادای شہادت مجددی بکائن آوردیم .

جمیلہ میگفت ، او مرا از شکنجہ گاہ بہ بعد ندیدہ است شاید در  
برابر من جرئت یکند کہ دروغ بگوید .



زینب لاروسی پس از اینکه با حمیله بوپاشا و زلیخا و زکیسه مهداوی که همه باهم زندانی بودند مواجهه داده شد لب بسخن گشود .  
به همه سئوالات باز پرس پاسخ داد و ثابت کرد که شهادت هایش دروغ بوده است .

زینب همچنین گفت که چطور قبل از عزیمت اوبسوی کائن روز سوم نوامبر لیس ها برای دیدنش آمده بود زینب گفت :  
پلیسها دستور می دادند :

باید برای بار سوم آنچه را که گفته ای تکرار کنی ، بگوئی حمیله دیوانه است .

یکی از آنها گفت : مواظب باش اگر عقیده ات را تغییر بدهی در الجزایر ناپدید خواهی شد و والدینت باید برای همیشه برای پیدا کردن تو بدونند و مأیوس باشند .

زینب در حالیکه این مسئله را بیان میکرد کاملاً متوجهش بود  
زینب پس از گفتن این جملات با اضطراب چشم بجمیله دوخته  
گوئی از خود می پرسید : آیا مرا بخشیده است؟  
حمیله پس از پایان اظهارات زینب توضیحاتی داده نتیجه گرفت .

اظهارات زینب لاروسی چیزی علاوه بر آنچه گفتم نداشت . من همیشه حقیقت را گفته ام

زکیه و زلیخا نیز مواجهه داده شدند.

حمیله سعی میکرد خود را روی صندلی راست نگاهدارد.

بانو بوپاشا آنجا حضور داشت ، گاهی گاهی کلماتی بزبان عربی

میگفت و گیسوان دخترش را نوازش میکرد.

مادرش بجمیله از الجزایر از کشته شدگان ، از ارتش آزادی بخش سخن می گفت و گاهگاهی حرفش را قطع میکرد و با او کفن پیشانی دخترش را پاک می نمود .

در کیف این مادر شیرینی بود . ولی جمیله چیزی نمیخورد . این بار مادرش گفت : دخترم مایزودی مستقل خواهیم شد .

آنشب من شاهد یک شخصیت زنده از یک رمان بودم . شخصیت این رمان نیز زنی بود مانند مادر جمیله ، شجاع ، حساس با ایمان و فداکار این شخصیت پلاکی قهرمان رمان ما در اثر ما کسیم گور کی بود که اینک در قیافه بانو بو پاشا ظاهر میگردد .

روز هشتم نوامبر بیمارستان شهر کائن رفتم تا جمیله را ملاقات کنم . والدین جمیله و همچنین نفیسه همراه من بودند . من کارت و کالت خود را به پلیس محافظ نشان دادم که داخل شوم .

پلیس بدون اینکه بکارت نگاه می کند گفت:

شما وارد نخواهید شد . این کاغذها بدر نمیخورند . وقتی من اصرار کردم ، پلیس با خشونت همه ما را دور کرد و راند .  
- عبدالعزیز بو پاشا این مرد پیر فریاد کرد اینجا هم مثل الجزایر شده است؟

اعتراضات مایی نتیجه ماند و چهار نفر پلیس دیگر رسیده و را در ا بر ما بستند

من از ملاقات چشم پوشیده و بسوی کاخ دادگستری روانه شدم